

کمپوزیسیون تصویر به وسیله‌ی سطح‌ها

بطوریکه همه میدانیم ، «تصویر یا عکس» عبارت از رسم موضوعی است بر روی یک سطح هموار و مسطح .

این عرضه و نمایش باید محتوی و معنایی داشته باشد . تنها طرز دید هنری کافی نیست و یک تصویر نباید فقط فهم و شعور را تحریک کند ، زیرا که در وهله‌ی اول برای نگاه کردن و دیدن به وجود آمده است . برای ارضای چشم شرائط چندی لازم است که در میان آنها تأثیر « لکه » ها را نیز به شمار می‌آورند : منظور تحریکاتی است به وسیله‌ی سطح‌های روشن و تیره ، بزرگ و کوچک ، گرد و زاویه‌دار که به تماشاگر انتقال می‌یابد و در او احساساتی برمی‌انگیزد .

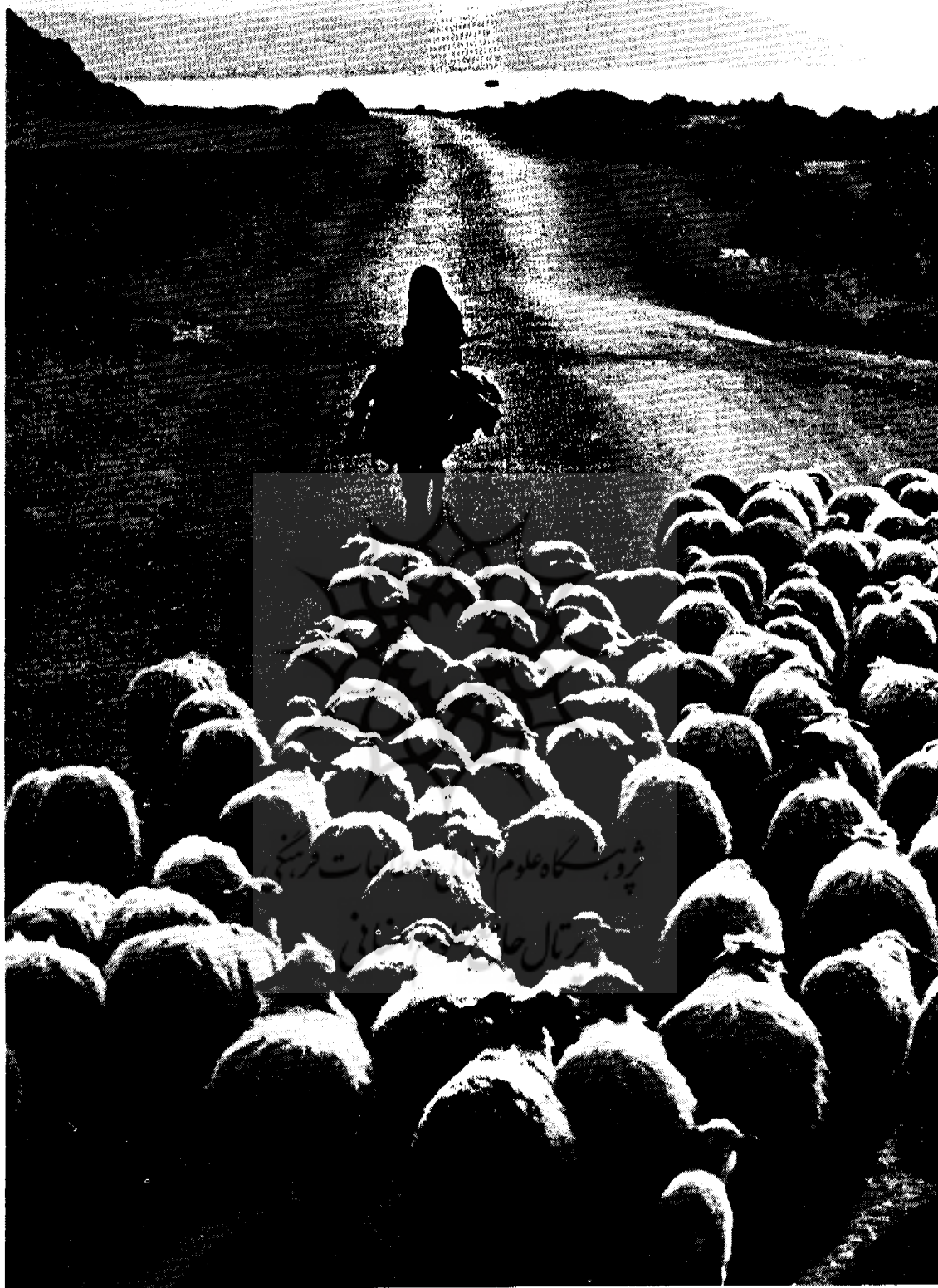
سطح‌های بزرگ و کوچک

موضوعی که در میان چهار خط میدان تصویر محدود شده از سطح‌های کوچک و بزرگ ترکیب یافته که بعضی از آنها مربوط به اشیا است و برخی دیگر به زمینه تعلق دارد . لازم است قبلاً در نظر داشت که هر « لکه » در تأثیر کلی تصویر ، در جهت مثبت یا منفی ، سهمی دارد و هیچیک از آنها قابل چشم‌پوشی و صرف‌نظر نیست . چه بسا یک « لکه » ی بسیار کوچک که در جای مناسب و خوبی قرار گرفته باشد میتواند معجزه کند ، در حالیکه اگر در جای بد و نامناسب واقع شود قادر است تمام تصویر را بهم بزند . ارزش نهایی یک لکه‌ی جزئی را نمیتوان بدقت سنجید ، اما در مورد ارزش تصویر کل باسانی میتوان قضاوت کرد .

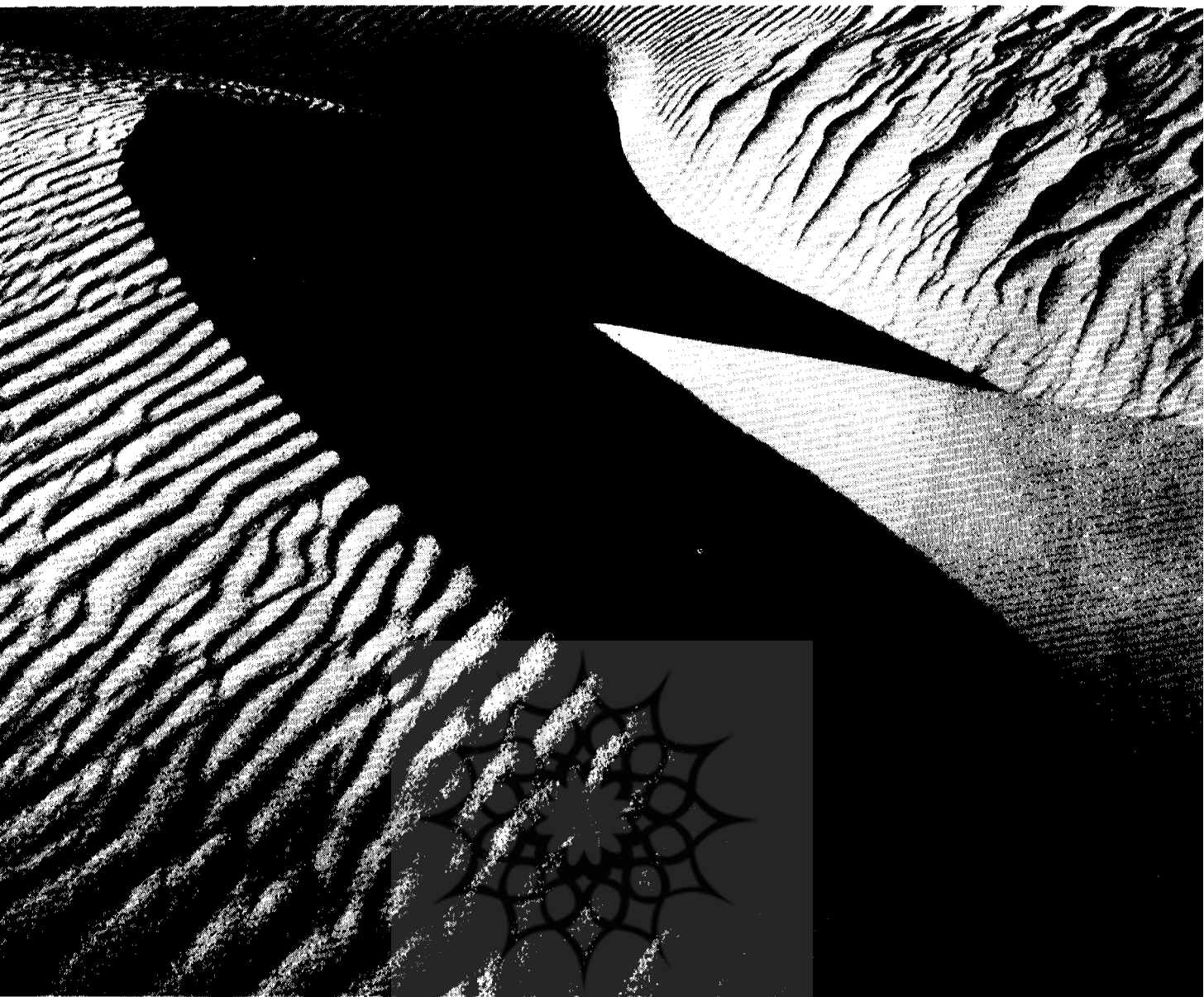
این نکته غیر قابل انکار است که لکه‌های بزرگ بیشتر

از لکه‌های کوچک وزن دارند و توجه تماشاگر را از لحظه‌ی بسوی خود جلب کرده و در روی خود نگه میدارند . بنابراین تفاوت نخواهد بود اگر در ترکیب تصویر از لکه‌های بزرگ بیشتر از لکه‌های کوچک استفاده شود . لکه‌های بزرگ احساس آرامش و سکون برمی‌انگیزند ، زیرا که چشم و نگاه را خسته نمیکند و به آن راحتی می‌بخشند . درک و ضبط آنها نیز سهولت است . لکه‌های کوچک بندرت میتوانند نسبت به بزرگ برتری پیدا کنند ، مگر اینکه در سایه‌ی داشتن کنترل و قدرت خودنمایی داشته باشند و یا بطور واضح و آشکار درج از تصویر واقع گردند . وقتی تمام تصویر را اشغال کنند نمیتوان آنها را نادیده گرفت . در اینصورت احساسی از حرکت حتی تلاطم و آشفتگی و پراکندگی ، ایجاد میکنند . برای این مسئله میتوان «عمل و مکانیسم دیدن» را به خاطر آورد . جهت ارزیابی و تقویم مجموعه ، چشم را مجبور میکند لکه‌ی بی‌لکه‌ی دیگر بجهت تغییر سریع تأثیرات فرم ، به رنگ و همچنین ارزش و اهمیت و کمیت آنها به مخیله‌ی تماشا انتقال مییابد و این اختلاف و تنوع به آشفتگی و تلاطم تبدیل میگردد .

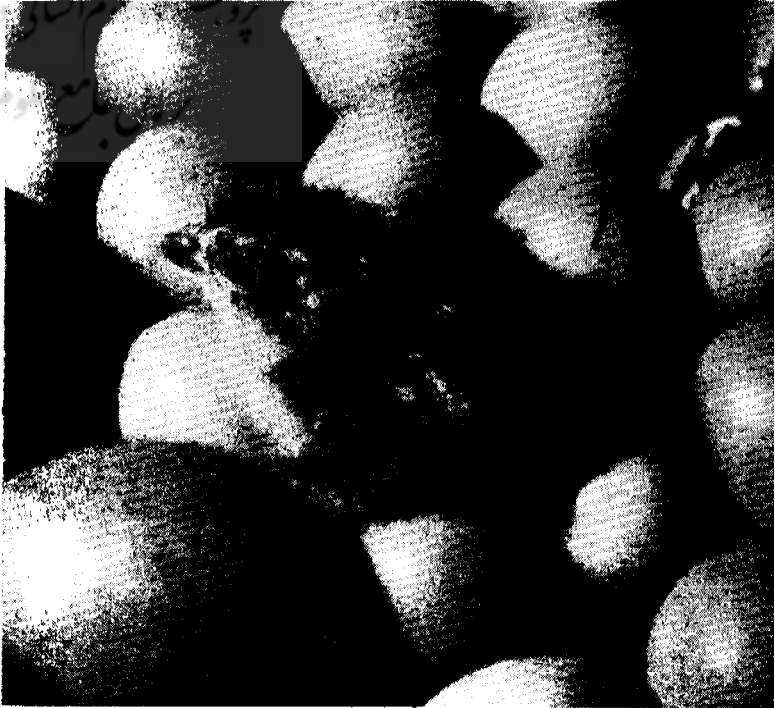
اگر تأثیرات و احساسات خود را به هنگام تماشای عکس ، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم متوجه خواهیم شد ابتدا نگاه شروع میکند به آشنایی یافتن با مجموعه‌ی تصاویر اما به سهولت روی لکه‌های بزرگ بر میگردد و در آنجا میماند . سطح‌های بزرگ بیشتر و طولانی‌تر از سطوح کوچک مورد توجه قرار میگیرد ، یعنی در حقیقت کوچکترها به نامحسوس از نظر میگذرد . بدین ترتیب ملاحظه میشود «زمینه» گرچه خود از سطح‌هایی تشکیل یافته و قسمتی از آن

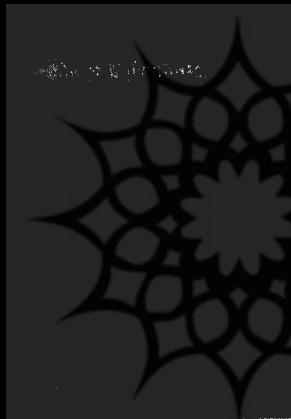


پژوهشگاه علوم و فنون
مستقل



شورش / کوشش / مطالعات فرنگی
مست / نوم / انسانی





را بوجود می‌آورد معهداً کمتر از خود «موضوع» مورد دقت قرار می‌گیرد و حتی گاهی بکلی از نظر دور می‌ماند. اگر در عکسی موضوع اصلی از زمینه آنچنان مسلم و بطرز قاطعی مجزا شده باشد که دور و بری‌ها در بوته‌ی فراموشی قرار گیرند کمال توفیق عکاس را نشان می‌دهد. برعکس، زمینه‌ی مزاحم و چشم‌گیری که صریحاً خود را به تماشاگر عرضه می‌دارد و توجه او را از موضوع اصلی معطوف می‌سازد، بسیار نامطبوع است. قرار گرفتن «کوچک» و «بزرگ» در کنار هم، توجه را برانگیخته، کنتراست و تضاد خوش‌آیندی ایجاد می‌کند که به مجموعه‌ی کمپوزیسیون روح و حیات می‌بخشد و بجای تفرانی سخت و غیر قابل انعطاف، تنوعی زیبا و مطبوع می‌آفریند. این وضع، یعنی نزدیکی «کوچک و بزرگ» که موجب مقایسه می‌گردد و واسطه‌ی است میان سکون و حرکت، پیش‌ازهر چیز با قدرت تمام توجه را به سوی قسمت مهم کمپوزیسیون تصویر جلب می‌کند. از اینروست که عکاس همیشه سعی دارد مهمترین موضوع را در پلان اول تصویر جای دهد تا آنچه در اطرافش قرار دارد بشکل فرع و ضمیمه درآید و تابع موضوع اصلی باشد. طبیعی است که تعیین قواعد و دستورالعمل‌های قطعی در این مورد ابداً امکان ندارد. زیرا گاهی امکان ساختن تصویری فقط با چند توده و لکته‌ی بزرگ و سنگین وجود دارد که خود توفیقی در سادگی ترکیب است و برعکس، میتوان تصاویری تصور کرد که مرکبند از لکه‌های کوچک بسیار زیاد، که در عین حال، احساسی از «وحدت» Unite و «یگانگی» می‌آفرینند. اما نباید کتمان کرد که طریقه‌ی اخیر مستلزم قدرت و قابلیت استثنائی است زیرا بسیار امکان دارد که بجای وحدت و یگانگی چیزی بوجود آید که نام «سالاد لکه» برایش مناسب‌تر باشد.

فرم سطح‌ها

سطح‌هایی که تصاویر از آنها ترکیب می‌یابد نه تنها دارای ابعاد معینی است، بلکه شکل و فرم آنها نیز معین می‌باشد. درست است که به بعضی از این شکل‌ها، مانند دایره و بیضی و چهار گوش، اغلب برخورد می‌کنیم معهداً تأثیر خاص و قدرت درخشندگی خود را حفظ می‌کنند؛ فرم‌های مدور محیطی مطبوع و دلپذیر بوجود می‌آورند، در حالیکه شکل‌های زاویه‌دار - مخصوصاً مثلث - القاکننده‌ی فعالیت است و چنان بنظر می‌آید که با گوشه‌های مهاجم خود به‌کند و کاو و تجسس فضا می‌پزدازند. اغلب این دو شکل در جوار هم قرار می‌گیرد و یا درهم می‌آمیزد، همدیگر را قطع می‌کند و بالاخره تشکیل گروه‌هایی را می‌دهد. مطالعه در مورد عمل کاراکترهای متضاد آنها بیهوده است زیرا در نتیجه‌ی اجتماع فرم‌های مزبور همواره چیز جدیدی بوجود می‌آید و اطلاع دقیق از عملشان میسر نمی‌گردد. آنچه